

سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: پیشینه، الگوها، و آسیب‌ها (با تأکید بر مفهوم مرجعیت)

مهدی رضانی

اصغر پرتوی

حسن عیوض‌زاده*

فرشید جعفری*

چکیده

در این مقاله به بررسی آسیب‌شناسانه نظام سیاستگذاری فرهنگی کشور با تأکید بر مفهوم «مرجعیت» می‌پردازیم. در حوزه سیاستگذاری، ارزش‌های حاکم بر ایده‌ها و تصورات بازیگران عرصه سیاستگذاری، محتوای سیاست‌ها را شکل می‌دهد؛ این مرحله، نقطه آغازین تأثیر مرجعیت بر امر سیاستگذاری است. اکنون تفاوت‌های موجود در تعریف، حدود، و گستره فرهنگ از نگاه بازیگران سیاستگذاری، کاملاً قابل فهم، و به تبع آن، مرجعیت در سیاستگذاری فرهنگی نیز متفاوت و گاهی متعارض خواهد بود. از دریچه مرجعیت آنچه در نتیجه ارزیابی وضعیت سیاستگذاری فرهنگی کشور به دست می‌آید، یک یا چندین گزاره از این گزاره‌ها است: امکان یا امتناع در سیاستگذاری، دلیل سیاستگذاری، رویکرد مختار در اصل مداخله، و سازوکار مداخله دولت در سیاستگذاری فرهنگی. افزون بر این موارد، در مقاله حاضر موضوعات فقر سیاست یا کثرت سیاست، و ضعف محتوایی سیاست یا نقص اجرا بررسی شده است. با وجود اینکه سال‌ها از آغاز سیاستگذاری فرهنگی در ایران می‌گذرد، و به رغم شکل‌گیری گفتمان‌های آموزش‌محور، مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی، و مهندسی فرهنگی در فرایند سیاستگذاری فرهنگی، در

دانشجوی دکتری سیاستگذاری عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

Ramezani204@gmail.com

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان (نویسنده مسئول)

Asgpar@yahoo.com

H.eyvazzade@yahoo.com

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

Fjafariz@gmail.com

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۰۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۰۹

فصلنامه راهبرد اجتماعی- فرهنگی، سال هشتم، شماره سی‌دوم، پاییز ۱۳۹۸، صص ۶۹-۹۶

مقام عمل، در ایران با پراکندگی تصمیم‌گیری‌ها و تنوع مرجعیت‌ها روبه‌رو هستیم که برون‌داد آن‌ها، در بسیاری از موارد، تعارض و تناقض متقابل میان اقدامات نهادها و مجموعه‌های فرهنگی درون نظام بوده است. نگاه نقادانه‌ای به پیشینه و الگوهای سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از چشم‌انداز مرجعیت، با بهره‌گیری از منابع مکتوب و مبتنی بر روش توصیفی و تحلیلی، ضمن شناسایی آسیب‌های ناشی از وضعیت موجود، ما را به توصیه‌های سیاستی حاصل از این پژوهش رهنمون می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: ایران، فرهنگ، سیاستگذاری فرهنگی، مرجعیت، سیاستگذاری عمومی



مقدمه

در جهان کنونی، کمتر موضوعی را می‌توان یافت که به‌نحوی به فرهنگ مرتبط نباشد. علم و هنر نزدیک کردن سیاستگذاری و فرهنگ به یکدیگر و به‌کارگیری مدیریت و اتخاذ سیاست در عرصه فرهنگ، فراتر از یک رشته، به نیازی اساسی تبدیل شده است و سیاستگذاری فرهنگ — حتی اگر با این نام شناخته نشود — در تمام کشورها به شکل‌های مختلف وجود دارد؛ بنابراین، در تمام کشورها یا مراکزی برای سیاستگذاری و نظارت بر فعالیت‌های فرهنگی وجود دارد، یا اینکه سازمان‌ها و دستگاه‌هایی مسئول پیگیری و انجام فعالیت‌های فرهنگی آن‌ها هستند. برای مطالعه سیاستگذاری عمومی، رهیافت‌های فراوانی وجود دارد که یکی از آن‌ها، «رهیافت سیستمی» است. یک سیستم، عبارت است از مجموعه‌ای سازمان‌یافته‌ای از اجزای بهم‌پیوسته و اجزای هر سیستمی، دارای کارکرد معینی هستند. هر یک از اجزای سیستم، به‌عنوان یک بخش، دارای مرجعیت است و اقدامات آن در چارچوب مرجعیت همان بخش تعریف می‌شود؛ بنابراین، با مفهوم دیگری نیز روبه‌رو هستیم که از آن با عنوان «مرجع» یاد می‌شود و مرجعیت، حاکی از ارزش‌های اساسی جامعه است. سیاستگذاری فرهنگ و مسائل مرتبط با آن پس از انقلاب اسلامی و در نظام جمهوری اسلامی، با وجود اهمیتی که داشته و دارد و به‌رغم تلاش‌ها و اقدامات انجام‌شده، با فرازونشیب‌های زیادی روبه‌رو شده و به‌دلیل ابهام در مرجعیت سیاستگذاری، روی هم‌رفته آن‌گونه که باید با هدف یا اهداف مشخصی دنبال نشد؛ به‌گونه‌ای که سازمان‌ها و دستگاه‌های فرهنگی بسیاری پس از انقلاب اسلامی تأسیس شد و اهداف متنوع و گسترده‌ای،

سرلوحه برنامه‌های آن‌ها قرار گرفت، اما کارکرد این سازمان‌ها رضایت‌بخش نبوده و از اهداف اولیه تأسیس نیز فاصله گرفته‌اند. با توجه به موارد بالا می‌توان اذعان کرد که فقدان مرجعیت یکپارچه در سیاستگذاری فرهنگی کشور، یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی ماست که سبب چندگانگی فرهنگی شده است. با توجه به مشکلات و چالش‌های حاکم بر سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، یکی از مسائل مهم فرهنگی، تعدد مراکز تصمیم‌ساز و سیاستگذاران فرهنگی و در پی آن، تعدد مرجعیت در نظام فرهنگی ایران است؛ بنابراین، می‌توانیم نگاهی آسیب‌شناسانه به سیاستگذاری فرهنگی کشور داشته باشیم و با تأکید بر مفهوم مرجعیت در سیاستگذاری فرهنگی کشور، به توصیه‌های سیاستی اصلاحی در این حوزه دست یابیم. از دریچه مرجعیت، آنچه در نتیجه ارزیابی وضعیت سیاستگذاری فرهنگی کشور به دست می‌آید، یک یا چندین گزاره از این گزاره‌ها است: امکان یا امتناع در سیاستگذاری، دلیل سیاستگذاری، رویکرد مختار در اصل مداخله، و سازوکار مداخله دولت در سیاستگذاری فرهنگی. افزون‌بر این موارد، در مقاله حاضر موضوعات فقر سیاست یا کثرت سیاست، و ضعف محتوایی سیاست یا نقص اجرا بررسی شده است؛ از این‌رو، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «سیاستگذاری فرهنگی تا چه میزان با مفهوم مرجعیت منطبق بوده و از این زاویه در سیاستگذاری جمهوری اسلامی ایران چه چالش‌هایی وجود دارد؟». پرسش‌های فرعی مقاله نیز عبارتند از اینکه: «سیاستگذاری فرهنگی چیست؟»، «آیا امکان تحقق سیاستگذاری فرهنگی وجود دارد؟»، «چگونه می‌توان با حفظ بنیان‌های فکری جامعه و تکریم مبانی اندیشه‌ای انسان، سیاست‌های فرهنگی را تجویز کرد؟»

پاسخ به این پرسش‌ها در سایه آسیب‌شناسی سیاستگذاری‌ها به دست خواهد آمد و ضمن تبیین رابطه فرهنگ و سیاستگذاری، مهم‌ترین آسیب‌های سیاستگذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران را بررسی خواهیم کرد. یافته‌ها حاکی از این است که در حوزه سیاستگذاری فرهنگی، مشکلات فراوانی در بخش‌های مربوط به مطالعات نظری و شکل‌گیری، اجرا، و ارزیابی وجود دارد.

این مقاله در پی پاسخ‌گویی به پرسش اصلی مورد اشاره بوده و در این راستا این فرضیه ارائه خواهد شد که «به نظر می‌رسد، سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در بهره‌مندی از مرجعیت یکپارچه دچار ضعف بوده و همین امر چالش‌هایی مانند تعدد نهادهای فرهنگی با سیاست‌های فرهنگی ناسازگار را در پی داشته است».

۱. پیشینه پژوهش

پس از بررسی منابع موجود در حوزه مورد پژوهش مقاله، به این نتیجه رسیدیم که تاکنون پژوهشی با این عنوان انجام نشده است، اما این پژوهش در تلاش است کاستی‌های موجود در پژوهش‌های مورد اشاره را در راستای تحقق عنوان و اهداف پژوهش برطرف کند. برخی از پژوهش‌های انجام‌شده نزدیک به حوزه مطالعاتی عنوان این اثر به شرح زیر هستند:

سیدرضا صالحی‌امیری با همکاری امیر عظیمی دولت‌آبادی در کتابی با عنوان «مبانی سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی» به کلیات و مبانی سیاستگذاری فرهنگی و نیز برخی چالش‌ها و موانع سیاستگذاری فرهنگی اشاره کرده‌اند. در بخش نخست این کتاب، مبانی نظری فرهنگ و مدیریت فرهنگی تبیین شده و در بخش دوم، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری فرهنگی در ایران تشریح و الگوهای حاکم بر آن مشخص شده است. در بخش سوم با نگاهی فرامرزی، مروری بر موضوع سیاست فرهنگی در جهان ارائه شده و در بخش چهارم، چالش‌ها و آسیب‌های سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بیان شده است و در نهایت، در بخش پایانی کتاب، بر ضرورت نظارت و ارزیابی فعالیت‌های فرهنگی تأکید و الگوهای موفق نظارت فرهنگی پیشنهاد شده است.

در کتاب «بازاندیشی در سیاست فرهنگی»، تألیف مک‌گوییگان و ترجمه نعمت‌اله فاضلی و مرتضی قلیچ، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های حوزه فرهنگ در پنج فصل بررسی شده است. بحث اصلی این کتاب، بررسی سیاست فرهنگی با رویکردی انتقادی است. در فصل نخست، «رابطه فرهنگ، قدرت، و فناوری» و در فصل دوم، «گفتمان‌های سیاست فرهنگی» بررسی شده است. در فصل سوم نیز

نویسنده، سیاست فرهنگی مطبوع و متناسب و سیاست فرهنگی نمایشی را با تأکید بر عقاید ریموند ویلیامز معرفی و تحلیل کرده است. در فصل چهارم، مفاهیم توسعه، تنوع، و گردشگری، ذیل سیاست‌های فرهنگی، تحلیل انتقادی و بازاندیشانه شده و در فصل پایانی با انتقاد از افول فرهنگ در جوامع به رواج فرهنگ مصرف‌گرایی اشاره شده است.

حمیدرضا ملک‌محمدی و یحیی کمالی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مفاهیم مرجعیت، پارادایم، و ائتلاف حامی در تحلیل سیاستگذاری عمومی» تأکید کرده‌اند که بررسی نقش ایده‌ها و ارزش‌ها در سیاستگذاری عمومی، یکی از رویکردهای مهم در تحلیل سیاستگذاری عمومی است. آنان درصدد هستند که نشان دهند، ایده‌ها چگونه به سیاست‌ها و قوانین رسمی تبدیل می‌شوند. مفاهیم «پارادایم» توسط پیتر هال، «مرجعیت» توسط پیر مولر و «ائتلاف حامی» توسط پل ساباتیر ارائه شده‌اند. این پژوهش به بررسی و مقایسه این سه مفهوم می‌پردازد و نقش ارزش‌ها و ایده‌ها را در تحلیل سیاستگذاری عمومی بیان می‌کند.

وحید در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به مشکل سیاست‌گذاری عمومی در ایران در قالب جامعه‌شناسی سازمان‌ها و با بهره‌گیری از مفهوم مرجعیت»، مسائل سیاست‌گذاری عمومی در ایران را در چارچوب نظری جامعه‌شناسی سازمان‌ها و با بررسی جایگاه مرجعیت در سیاست‌های عمومی، تحلیل کرده است.

مقتدایی و ازغندی نیز در سال ۱۳۹۵ در مقاله‌ای با عنوان «آسیب‌شناسی سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» تأکید کرده‌اند که در مجموعه سیاستگذاری‌های اقتدار عمومی، سیاست‌های فرهنگی، دارای بالاترین اهمیت هستند. به همین سبب، در نگاه یونسکو، فرهنگ و سیاستگذاری‌های فرهنگی در کانون فرایند توسعه پایدار کشورها تعریف می‌شوند؛ بنابراین، برای سنجش و ارزیابی میزان موفقیت یا عدم موفقیت سیاستگذاری در حوزه فرهنگ، نیازمند نگاهی واقع‌بینانه هستیم. مهم‌ترین آسیب سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی از نگاه پژوهشگران این مقاله، تعدد نهادهای فرهنگی و سیاست‌های فرهنگی ناسازگار هستند.

فارغ از امتیازهای برجسته این پژوهش‌ها، ویژگی خاص مقاله حاضر، چارچوب نظری آن و برجسته کردن فقدان یا وجود عناصر مهمی در سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران است. در این راستا، ضرورت می‌یابد که از یک سو، ارتباط علمی و منطقی نظام ارزش‌ها در سیاستگذاری فرهنگی، تبیین و از سوی دیگر، جایگاه مرجعیت در سیاستگذاری فرهنگی کشور مشخص شود. جست‌وجو و تبیین دقیق ریشه‌های فرهنگ اجتماعی در جامعه کنونی موجب می‌شود که الزامات خاص سیاستگذاری فرهنگی به درستی درک شده و با فهم درست چرخه سیاستگذاری فرهنگی در ایران — به دور از داوری‌های تعصب‌آمیز — آسیب‌های سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی با تأکید بر مفهوم مرجعیت، توصیف و تحلیل شده و در گام مهم‌تری، توصیه‌های سیاستی برای دوری جستن از این آسیب‌ها نیز ارائه شود.

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش بر مفاهیم کلیدی «فرهنگ»، «سیاستگذاری»، «سیاستگذاری فرهنگی»، و «مرجعیت» مبتنی است که در ادامه به اختصار توضیح داده شده‌اند.

فرهنگ: نویسن در تعریف «فرهنگ» بر این نظر است که این واژه در معانی مختلفی مانند دانش و فرزانی، عقل سلیم، رأی و تدبیر، تیزهوشی و خبرگی، حرفه، فن و هنر، کتاب لغت، و... به کار رفته است. *ادوارد تایلور*، مردم‌شناس انگلیسی، در سال ۱۸۷۱ در کتاب «فرهنگ ابتدایی»، فرهنگ را کلیت درهم‌بافته‌ای شامل دانش، هنر، اخلاق، قانون، آداب و رسوم، و هرگونه قابلیت و عادت می‌داند که انسان، به عنوان عضوی از جامعه، کسب کرده است.

سیاستگذاری: سیاستگذاری عمومی، مطالعه دولت در عمل است. دولت در قرن بیستم بسیار متحول شده است و اکنون در تمام عرصه‌های مهم زندگی اجتماعی شهروندان حضور دارد. پیدایش سیاستگذاری عمومی در بستر دموکراسی و جامعه مدنی در کشورهای توسعه‌یافته و اختصاص یافتن رشته‌های دانشگاهی به آن، دولت مدرن را از دولت‌های دیگر متفاوت‌تر و مقتدرتر کرده است؛ اقتداری

که به تعبیر گیلنر، نه وابسته به دولت که مرتبط با کارآمدی آن است؛ محیط کثرت‌گرای نهادی و فکری‌ای که سیاست‌ها در چارچوب آن شکل می‌گیرند و دولت پاسخ‌گو را مفهومی دارای معنا می‌کند. با این حال، جامعه ما در عرصه عمومی با مسائل اساسی‌ای روبه‌رو است که موضوع بررسی‌ها و تحلیل‌های سیاستگذاری عمومی است. برخی از مهم‌ترین این مسائل را می‌توان در بخش‌های اجتماع و فرهنگ یافت و برشمرد.

عملکرد دولت و تصمیم‌گیران و سیاستگذاران به پنج مرحله تقسیم می‌شود: مرحله شناخت مشکل و قرار گرفتن مشکل در دستورکار حکومت، مرحله ارائه راه‌حل‌ها، مرحله تصمیم‌گیری، مرحله اجرا، مرحله ارزیابی. این مراحل به‌گونه‌ای انعطاف‌پذیر به کار می‌روند نه به صورت خطی. در واقع، نظم این مرحله‌ها ممکن است به هم بخورد یا برعکس شود (وحید، ۱۳۸۸: ۲۴-۹).

سیاستگذاری فرهنگی: سیاستگذاری به معنای مداخلات هدفمند، آگاهانه، و سنجیده انسانی در فرایندها بوده و سیاستگذاری فرهنگی، کوشش آگاهانه، سنجیده، و سازمان‌یافته دولت برای ایجاد تغییر در وضع موجود و دستیابی به اهداف مطلوب در حوزه‌های مختلف فرهنگی است (اکبری، ۱۳۸۱: ۱۴).

مرجعیت: مرجعیت سیاست‌گذاری به معنای ایجاد نوعی قرائت یا ارائه تصویری از واقعیت است که براساس آن عمل می‌شود. بازیگران با رجوع به این تصویر شناختی به سازماندهی دریافت‌های خویش از نظام می‌پردازند، با راه‌حل روبه‌رو می‌شوند، و پیشنهادهای مختلفی برای عمل خویش ارائه می‌دهند. این مجموعه از تصاویر را مرجع سیاست‌گذاری می‌نامند (وحید، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

۳. بنیان‌ها و مبانی نظری

براساس مبانی نظری این پژوهش، دلیل سیاست عمومی در چارچوب دلیل بنیادین سیاستگذاری عمومی در نظام سیاسی حاکم اقامه می‌شود؛ به این ترتیب که «فلسفه سیاسی» در عرصه سیاستگذاری به «دکترین» ترجمه می‌شود. نخستین اصل از دکترین، اصلی است که دلیل مداخله حکومت در مسئله مورد نظر را در چارچوب دلیل بنیادین سیاستگذاری عمومی تبیین می‌کند. هر سیاست عمومی الزاماً و

به‌ناچار بر مجموعه‌ای از باورهای بنیادین در مورد واقعیت‌های اساسی جهان بنا می‌شود و در واقع، پاسخ درست به یک یا چند مسئله عمومی است. شاخص و ملاک تشخیص درستی این پاسخ، دکترین است. دکترین، ترجمه عملیاتی «فلسفه سیاسی» حاکم است (میرزمانی، ۱۳۹۶: ۴۱). معمولاً در فرایند طراحی سیاست، از ابتدای کار، کارگروه ویژه‌ای تشکیل می‌شود که مسئولیت آن، اقامه دلیل سیاست عمومی در چارچوب دلیل بنیادین سیاستگذاری عمومی است. برای تدوین این اصول راهنما می‌توان از چند پرسش کمک گرفت: دلیل مداخله حکومت در مسئله مورد نظر چیست؟ کدام یک از اصول و ارزش‌های حکومتی موجود که پیش از این ایجاد شده‌اند و حکومت حافظ آن‌ها است، به این حوزه مربوط هستند؟ چه اصول و ارزش‌های بخشی‌ای در مورد این موضوع وجود دارد؟ آیا مردم یا سیاستمداران درخواست مشخصی در مورد نحوه صورت‌بندی مسئله و رفتار با آن دارند؟ (میرزمانی، ۱۳۹۶: ۴۳). در عرصه فلسفه سیاستگذاری نیز سیاستگذار در پی تعیین درستی یا نادرستی تصمیم نیست، بلکه به ماهیت و مبنای سیاست توجه دارد و اینکه هریک از بازیگران چه نقشی در سیاستگذاری‌ها ایفا می‌کنند. هنگام طرح این پرسش‌های کلی به‌سختی می‌توان امور توصیفی را از امور هنجاری تفکیک کرد، زیرا همه ایده‌های بنیادین فلسفی، حاصل ارزش‌دوایی‌های کلیت‌یافته هستند. در طول تاریخ بشری، همواره نوعی چالش نظری در مورد امکان‌پذیری سیاستگذاری فرهنگی وجود داشته است. این دو نظریه را می‌توان در دیدگاه افلاطونی که آن را ممکن و ضروری می‌داند و نظریه ارسطویی که آن را محدود و مشروط می‌داند، خلاصه کرد. برخی از صاحب‌نظران در این مورد بر این نظرند که برای فرهنگ نمی‌توان برنامه‌ریزی کرد، زیرا دخالت دولت در آن باعث محدودیت آزادی‌های فردی و اجتماعی می‌شود؛ بنابراین، فرهنگ، قابل سنجش، محاسبه، کنترل، و پیش‌بینی نیست و کمی کردن آن، کار دشواری است، اما از آنجا که با ارزش‌ها، هویت، و قدرت سروکار دارد، به‌راحتی نمی‌توان آن را از سیاست جدا کرد (فاضلی، ۱۳۸۶). به‌لحاظ مداخله نیز دو دیدگاه نظری متفاوت در مورد سیاستگذاری فرهنگی را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد که عبارتند از:

الف- دیدگاهی که با سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در عرصه فرهنگ مخالف است. براساس این دیدگاه، اتخاذ سیاست فرهنگی مشخص، تهدیدی برای آزادی انتخاب فرد و توسعه تجاری است (گوردن، کریستوفر، ماندی، و سایمون، ۱۳۸۱: ۶۵). «تنوع فرهنگی»، «خلاقیت فرهنگی»، و «تغییر فرهنگ»، اصول اساسی این رویکرد به‌شمار می‌آیند که سیاست‌گذاری فرهنگی به‌ویژه توسط دولت - تهدید جدی‌ای برای آن محسوب می‌شود.

ب- دیدگاهی که سیاست‌گذاری فرهنگی را یک ضرورت می‌داند. این دیدگاه که در عمل شامل گروه نسبتاً گسترده‌ای از دیدگاه‌های مختلف است، سیاست‌گذاری فرهنگی را نه تنها امری امکان‌پذیر و شدنی، بلکه آن را الزامی و گریزناپذیر به‌شمار می‌آورد. در این دیدگاه، برنامه‌ریزی فرهنگی، تهدیدی برای آزادی انتخاب فرد به‌شمار نمی‌آید و اگر هم باشد، گریزی از آن نیست (کاشی، ۱۳۷۹: ۶۴).

براین اساس، به‌نظر می‌رسد، مسئله اصلی در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی، شیوه دخالت دولت در حوزه فرهنگ و الگوی سیاست‌گذاری فرهنگی باشد. دو رویکرد اصلی به سیاست‌گذاری فرهنگی عبارتند از: رویکرد مدیریتی (تجربی) و رویکرد مطالعات فرهنگی (تفسیری). در رویکرد مدیریتی، توجه اصلی معطوف به برنامه‌ریزی است، اما در مطالعات فرهنگی، توجه اصلی معطوف به سیاست فرهنگی است. این دو رویکرد از ایده‌ها، داده‌ها، مفاهیم، و روش‌های یکدیگر استفاده می‌کنند، اما هدف‌های نهایی آن‌ها متفاوت است. هدف غایی رویکرد مدیریتی، شناخت سازوکارها و جریان عملی برنامه‌ریزی به‌منظور پیشبرد هدف‌های موردنظر و استفاده از دانش فنی و علم مدیریت برای اعمال یک مدیریت عقلانی بر مسئله است. این رویکرد که ابتدا با حسابداری آغاز شد و به مدیریت ارتقا یافت، با نگاه بین‌رشته‌ای و با هدف مهندسی اجتماعی وارد سیاست‌گذاری فرهنگی شد، اما در رویکرد مطالعات فرهنگی، به‌طور مستقیم، اهداف عمل‌گرایانه دنبال نمی‌شود، بلکه بیشتر نگاه معرفت‌شناختی و اهداف نظری تعقیب می‌شود. گفتمان مدیریت فرهنگی، دارای زبان فنی است، اما زبان

به‌کاررفته در مطالعات فرهنگی، یک زبان تفسیری است (فاضلی، ۱۳۸۶). پیش‌فرض سیاستگذاری فرهنگی، وجود سیاستگذار است و سیاستگذاران فرهنگی معمولاً دولت‌ها هستند؛ از این رو، نقش دولت‌ها در سیاستگذاری فرهنگی تاحدودی پذیرفته شده است. اختلاف‌های نظری موجود در مورد نقش دولت در برنامه‌ریزی فرهنگی، بیشتر به میزان و نحوه دخالت دولت‌ها مربوط است، نه در اصل تأثیر و دخالت دولت‌ها در سیاستگذاری فرهنگی. دو دیدگاه نظری متفاوت در مورد سیاستگذاری فرهنگی را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد که عبارتند از: دیدگاهی که با سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در عرصه فرهنگ مخالف است و دیدگاهی که سیاست‌گذاری فرهنگی را یک ضرورت می‌داند (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۳۳-۱۳۴).

در سه رویکرد «تغییر انگاره» پتر هال، «ائتلاف حامی» پل ساباتیر، و «مفهوم مرجعیت» پیر مولر بر اهمیت و نقش ارزش‌ها، ایده‌ها، و تفاسیر در تحلیل سیاستگذاری عمومی تأکید شده است. رویکردهای یادشده با وجود دسته‌بندی متفاوت، مبانی مشترکی برای بررسی تأثیر ابعاد شناختی و ارزشی بر فعالیت‌های سیاستی دارند (ملک‌محمدی و کمالی، ۱۳۹۵: ۲۶۷). این مفاهیم بر ایده‌ها و ارزش‌ها تأکید داشته و بر این اساس، راه‌حل‌های سیاستی را برای مسائل عمومی مطرح می‌کنند، دامنه سیاست‌های تعیین‌شده توسط سیاست‌گذاران را محدود می‌کنند، بر مفاهیم مورد استفاده سیاست‌گذاران برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های پیشنهادی خود تأثیر می‌گذارند، و در اداره تعارضات عرصه سیاست‌گذاری نقش مهمی دارند. البته صاحب‌نظران، شواهد تجربی کافی را برای شناخت و روش‌های پی‌بردن به ارزش‌های حاکم بر سیاست‌گذاران ارائه نداده‌اند و در نتیجه، کاربرد این مفاهیم در عرصه پژوهش‌های تجربی و نظری با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود (ملک‌محمدی و کمالی، ۱۳۹۵: ۲۸۸). باید گفت، مرجعیت سیاست‌گذاری به معنای ایجاد خوانش یا صدور تصویری از واقعیت است که براساس آن عمل می‌شود. پس از رجوع به این تصویر یا خوانش، بازیگران سیاستگذاری به سازماندهی دریافت‌های خود از نظام و در نهایت ارائه راه‌حل

می‌پردازند که این مجموعه از تصاویر و خوانش‌ها را مرجع سیاست‌گذاری می‌نامند. پیر مولر و برونر ژوبر، دو متخصص صاحب‌نام فرانسوی در زمینه سیاست‌گذاری عمومی، مفهوم مرجعیت را وضع کرده‌اند که برای تحلیل سیاست‌ها توسط سیاستگذاران بسیار راهگشا است. مرجعیت‌ها را می‌توان دلایل وجودی و اثباتی سیاست‌ها به‌شمار آورد که سیاست‌ها با ارجاع به آن‌ها قابل تفسیر هستند. با این نگاه، برای تغییر سیاست‌ها لازم است که تغییر در مرجعیت محقق شود. مرجعیت‌ها، معیارهای گزینش و انتخاب سیاست‌ها را تعیین و اهداف آن‌ها را نیز مشخص می‌کنند و نیز نمایانگر ارزش‌های بنیادین یک اجتماع، یک جغرافیا، یا یک سازمان هستند. همان‌گونه که تصویر واقعیت‌ها به‌عنوان اساس مرجعیت‌ها ثابت نیستند، سیاست‌ها نیز به تبع آن‌ها متغیرند (وحید، ۱۳۸۴: ۳۲۶). مرجعیت یک سیاست عمومی ممکن است از سه عامل تشکیل شده باشد که عبارتند از: مرجعیت کلان، مرجعیت بخشی، و عوامل مبادله.

الف- مرجعیت کلان: نوعی قرائت عمومی است که قرائت‌های مختلف بخشی و سلسله‌مراتبی به‌دور آن جمع می‌شوند. مرجعیت کلی، بخشی از ارزش‌های اساسی جامعه است که هر جامعه خود را به‌وسیله آن برای دیگران تعریف و ترسیم می‌کند و ارزش‌های بنیادین، شکل‌دهنده مرجعیت کلی شیوه‌ها هستند؛ برای نمونه، دموکراسی در سیاست یا سرمایه‌داری در اقتصاد (وحید، ۱۳۸۴: ۳۲۸).

ب- مرجعیت بخشی: تصویری از بخش و دیسپلین یا شغل است. نخستین اثر این پدیده، تعیین مرزهای بخش است. در واقع، توصیف ویژگی‌های یک بخش مانند کشاورزی و حمل‌ونقل و انرژی، ارتباط تنگاتنگی با قرائتی دارد که ما از جایگاه کشاورزی و حمل‌ونقل و انرژی در جامعه داریم. مرجعیت بخشی، مانند مرجعیت کلان، سازه‌ای اجتماعی است که پیوستگی آن هرگز کامل نیست (مولر، ۱۳۸۳: ۵۵).

ج- عوامل و جریان این مبادله کسانی هستند که عملیات تطابق مرجعیت بخش در درون مرجعیت کلان را که نوعی عمل بنیادین برای سیاست‌گذاری

عمومی است، تحقق می‌بخشند. کار واسطه، آفرینش تصاویر شناختی‌ای است که فهم و درک یک مسئله از طریق گروه‌های موجود و توصیف راه‌حل‌های مناسب را امکان‌پذیر می‌کند. براین اساس، واسطه‌ها، موقعیتی راهبردی را در نظام تصمیم‌گیری به خود اختصاص می‌دهند، زیرا آنان، معماران چارچوب علمی‌ای هستند که براساس آن، بحث‌ها انجام می‌شود و منازعات یا ائتلاف‌هایی که منجر به تصمیم می‌شوند، تحقق می‌یابند (مولر، ۱۳۸۳: ۵۶).

محیط سیاست‌گذاری، محیط پیچیده‌ای است و بازیگران عرصه سیاست‌گذاری تلاش می‌کنند با حاکمیت ثبات بر این محیط تاحدامکان از حجم بی‌ثباتی‌ها بکاهند. در این راستا، هر بازیگر عرصه شناختی‌ای را می‌سازد که شامل همه اطلاعاتی است که آن‌ها را مناسب می‌داند و از خلال این عرصه شناخت، جهان را درک می‌کند. عرصه شناختی، مانند نوعی صافی عمل می‌کند، یعنی برخی اطلاعات را انتخاب و برخی را حذف می‌کند و به ساده کردن و ساختاربندی عرصه تصمیم‌گیری برای استفاده تصمیم‌گیرندگان می‌پردازد. مرجعیت سیاست‌های یک بخش، فرایند سیاست‌گذاری، اصول، و اندیشه حاکم بر آن بخش را نشان می‌دهد که نقش مهمی در تحقق اهداف آن بخش دارد. تحلیل و آسیب‌شناسی سیاست‌های یک بخش را می‌توان بر مبنای ویژگی‌های مرجعیت آن تحلیل کرد (وحید، ۱۳۸۴: ۳۲۷).

۴. روش پژوهش

مقاله حاضر، پژوهشی کیفی است و به همین سبب نمی‌توان برای آن جامعه آماری‌ای مانند پژوهش‌های کمی در نظر گرفت؛ بنابراین، منابعی برای آن به کار رفته‌اند که بیشترین اطلاعات و داده را برای پاسخ به پرسش‌های پژوهش فراهم می‌کنند. همچنین، این پژوهش به دلیل کاوش در جنبه‌های عملی سیاست‌های فرهنگی و تلاش برای رفع مشکلات و کاستی‌های موجود کنونی، در زمره پژوهش‌های کاربردی دسته‌بندی می‌شود؛ از این رو، ضرورت می‌یابد که این سیاست‌ها با روش پیمایش توصیفی بررسی و مطالعه شوند. به همین سبب، مقاله حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی است؛ به این معنا که مفاهیم، توصیف و سپس

ارتباط علی بین آنها تبیین می‌شود. جامعه مورد مطالعه پژوهش نیز، مجموعه اسناد بالادستی جمهوری اسلامی درباره سیاستگذاری فرهنگی شامل قانون اساسی، سیاست‌های کلان، چشم‌انداز بیست‌ساله و برنامه‌های توسعه پنج‌ساله جمهوری اسلامی بوده است که برای دسترسی به آنها از شیوه اسنادی-کتابخانه‌ای بهره برده‌ایم.

۵. یافته‌های پژوهش

در پاسخ به این پرسش که از چشم‌انداز مرجعیت، چه آسیب‌هایی در سیاستگذاری فرهنگی ایران قابل شناسایی و مدیریت است، و در راستای بررسی اسناد و پیشینه جریان سیاستگذاری فرهنگی در ایران تلاش شده است میزان توجه به مفاهیم سیاستگذاری فرهنگی و مرجعیت در اسناد بالادستی موجود، مشخص و دسته‌بندی شود و در نهایت، آنچه به‌عنوان یافته‌های این پژوهش به‌دست آمده است، عبارتند از: پیشینه سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران، گفتمان‌های حاکم بر سیاستگذاری فرهنگی در ایران، آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، و سیاست‌گذاری فرهنگی در انطباق با مفهوم مرجعیت در جمهوری اسلامی ایران.

۵-۱. پیشینه سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران

سرآغاز مداخله دولت در فرهنگ، به زمان ایجاد بلدیة در دوره ناصرالدین‌شاه مربوط می‌شود که در آن مقطع، دولت وظیفه نظارت بر شیوه حضور مردم در جامعه را به‌عهده گرفت و مفهوم امنیت اجتماعی، در حوزه اختیارات حاکمیتی تعریف شد. تحولات دوره ناصرالدین‌شاه مراحل ابتدایی خود را تا سال‌های حاکمیت رضاشاه طی کرد که فاصله این دو دوره را می‌توان دوران جنینی سیاست‌گذاری فرهنگی نامید (مقتدایی و ازغندی، ۱۳۹۵: ۱۱)، اما نقطه آغازین سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران، دوره رضاشاه بوده است که وی دخالت دولت در عرصه فرهنگ را به‌اوج رساند و در همین دوره، مفاهیم اساسی سیاست‌گذاری فرهنگی پدیدار شد. برخی از این مفاهیم عبارت بودند از: فرهنگ‌سازی توسط

دولت، کنترل فرهنگ، فرهنگ به مثابه عرصه اصلی سیاست، عرصه فرهنگ به مثابه عرصه تربیت نیروی نخبه طبقه حاکم (ازغندی و مقتدایی، ۱۳۹۵: ۱۱).

سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۲۰ را دوره سیاستگذاری فرهنگی گسسته در ایران نامیده‌اند. در این دوره، سیاستگذاران در حوزه‌های گوناگون فرهنگی نقش‌آفرینی داشتند، درحالی‌که اقداماتشان برپایه الگوی کلان‌اوپیش‌تعیین‌شده‌ای انجام نمی‌شد، اما به‌رغم فقدان سیاست فرهنگی مکتوب، ایدئولوژی فرهنگی حکومت و تسلط گفتمان تجددطلبی و غرب‌گرایی، مجموعه تصمیم‌ها و اقدامات غیرهمبسته را جهت‌گیری یکسانی می‌بخشید. در سال ۱۳۴۷ و در دوره پهلوی دوم، شورای عالی فرهنگ و هنر وقت، متنی را در مورد سیاست فرهنگی کشور تهیه کرد که به ملاک تصمیم‌گیری در تمام عرصه‌های فرهنگی تبدیل شد و در فاصله این سال تا سال ۱۳۵۷، سیاستگذاری فرهنگی در قالب سیاستگذاری پیوسته تبلور یافت. براین اساس، اصول چهارگانه‌ای برای سیاست فرهنگی کشور تعیین شد که عبارت بودند از: فرهنگ برای همه، توجه به میراث فرهنگی، فراهم کردن بیشترین امکانات برای ابداع و نوآوری فکری و هنری، و شناساندن فرهنگ ایران به جهانیان و آگاهی از مظاهر فرهنگ‌های دیگر (شکيبانیا، ۱۳۸۵: ۱۷). آنچه طی سال‌های یادشده در تدوین اصول فرهنگی نادیده انگاشته شده بود، توجه واقعی به نیازهای فرهنگی جامعه بود. ایران کشوری اسلامی است که با پیشینه‌ای درخشان، رکن اساسی تمدن اسلامی به‌شمار می‌آید، اما در طراحی اصول سیاست فرهنگی کشور در گذشته نه‌تنها به هیچ‌یک از معیارهای اسلامی توجه نشده بود، بلکه تأکید بر فرهنگ جوامع متجدد، فرهنگ جامعه اسلامی را به محاق برده بود (الوانی و هاشمیان، ۱۳۸۷: ۳۰۱).

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نظامی حاکم شد که بنابر سرشت و ریشه‌های تولد و پیدایش خود، فرهنگ را چارچوبی قاعده‌مند و موتور محرکی برای سیاست و جامعه می‌داند. این‌گونه دولت‌ها را دولت ایدئولوژیک می‌نامند که به‌لحاظ ماهوی، برآمده از انقلاب‌های ایدئولوژیک بوده و دستورالعمل‌های غیرقابل‌اغماضی در حوزه فرهنگ دارند (ذکایی و شفيعی، ۱۳۸۹: ۸۸).

سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نیز با عنوان «اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» در سال ۱۳۷۱ تهیه و در تاریخ ۱۳۷۱/۵/۲۰ به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید. براساس این سند، سیاست فرهنگی، سیاست انقلاب اسلامی، و سیاست جمهوری اسلامی، برآمده از جهان‌بینی اسلامی است. این شورا، مسئولیت نظارت بر سیاست‌گذاری و مدیریت فرهنگی کشور را نیز به خود اختصاص داده است. نهاد رسمی اجرای سیاست‌های فرهنگی کشور، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است و قوانین برنامه‌های توسعه نیز از جمله اسناد قابل استناد دیگر در این زمینه هستند. در برنامه‌های پنج‌گانه توسعه ۱۳۸۴، ۱۳۸۹، ۱۳۹۳، اهداف کیفی و کمی بخش فرهنگ مشخص شده‌اند. با بررسی برنامه‌های توسعه می‌توان به این نکته پی برد که جایگاه و نقش دولت که در اصول سیاست فرهنگی و برنامه‌های اولیه توسعه مشخص شده بود، در برنامه‌های اخیر تغییر کرده و به‌ویژه از برنامه چهارم توسعه به‌بعد به تدریج جایگاه انحصاری و مداخله‌گرایانه آن، به جایگاه حمایتی تغییر کرده است (خادم، ۱۳۸۵: ۳۱).

۲-۵. گفتمان‌های حاکم بر سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران

آنچه از اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی (تدوین شده توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۱) استنباط می‌شود و آنچه در صحنه عمل از فعالیت دولت‌های بعد از انقلاب پابرجا مانده است، نشانگر اعمال شیوه حمایت یا دخالت حداکثری دولت در سیاست‌گذاری فرهنگی است. در اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، سیاست فرهنگی، همان توافق رسمی و اتفاق نظر مسئولان در تشخیص، تدوین، و تعیین مهم‌ترین اصول و اولویت‌های لازم در حرکت فرهنگی معرفی شده است (اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱).

سطوح مختلفی برای سیاست‌گذاری و سیاست‌های فرهنگی قابل تصور است: سطح نخست، سیاست‌های کلان و ابرسیاست‌های فرهنگی است که در نظام جمهوری اسلامی ایران از سوی رهبری نظام شکل می‌گیرد؛ سطح دوم، تدوین سیاست‌های عمومی فرهنگی توسط لایه‌های مدیریتی کشور است؛ سطح سوم،

نهادهای دولتی و سازمان‌های مجری سیاست‌های فرهنگی است؛ سطح چهارم نیز سیاست‌های فرهنگی در قسمت نهادهای اجتماعی و سازمان‌های مردم‌نهاد و بخش خصوصی است. این چهار سطح در تعامل با یکدیگر، حکمرانی ملی را در زمینه‌های فرهنگی تشکیل می‌دهند (شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱: ۷۷).

بررسی تحلیلی سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که این سیاست‌ها در شرایط مختلف، چهره‌های متفاوتی داشته‌اند که روند آن‌ها در قالب سه گفتمان قابل تقسیم‌بندی است:

- گفتمان آموزش محور: در اوایل انقلاب اسلامی، با اینکه وقوع انقلاب، تحول فرهنگی جدی‌ای در کشور ایجاد کرده بود، اما نظام سیاسی جدید نیز برای ایجاد تغییرات کلان برنامه داشت. این تغییرات بیش از هر چیز معطوف به مسائل فرهنگی بود و بیشتر از هر نهاد دیگری بر مراکز مهم فرهنگی و آموزشی تمرکز داشت؛ به‌گونه‌ای که امام خمینی (ره) در فروردین ۱۳۵۹ دستوری را مبنی بر ایجاد تغییرات در دانشگاه‌ها صادر کردند. این فرمان، نقطه آغاز تشکیل شورایی بود که پس از آن، متولی امور سیاستگذاری فرهنگی شد. در این دوران، انقلاب فرهنگی بیشتر بر حوزه آموزش تمرکز کرد و ارتقای آموزه‌های دینی و فرهنگی، از طریق آموزش در دانشگاه‌ها و مدارس دنبال شد.

- گفتمان مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی: جمهوری اسلامی ایران با پشت‌سر گذاشتن دوران جنگ و رسیدن به ثبات نسبی، با مفهوم جدیدی با عنوان «تهاجم فرهنگی» روبه‌رو شد؛ موضوعی که با هوشمندی رهبر معظم انقلاب اسلامی رصد و بیان شد. در این دوران، به تدریج مردم با پدیده‌های جدیدی مانند ماهواره، رایانه، و فضای دیجیتال روبه‌رو شدند و موج جهانی شدن تحت تأثیر فناوری اطلاعات و همچنین، کم‌رنگ شدن مرزهای سیاسی و فرهنگی (تحت تأثیر این موج) نظام را با چالش‌های جدیدی روبه‌رو کرد. در ادامه سیر تطور شورای عالی انقلاب فرهنگی، آیت‌الله خامنه‌ای در تاریخ ۱۳۷۵/۰۹/۱۴ طی حکمی اهمیت و وظایف جدید این شورا را تبیین کردند و به این ترتیب، شورا وارد مرحله جدیدی شد که مرحله برنامه‌ریزی و مدیریت فرهنگی بود. بر این اساس،

شورای عالی انقلاب فرهنگی، به‌عنوان عالی‌ترین مرجع سیاست‌گذاری، تعیین خط‌مشی، تصمیم‌گیری، هماهنگی، و هدایت امور فرهنگی، آموزشی و پژوهشی کشور در چارچوب سیاست‌های کلی نظام به‌شمار می‌آید و تصمیم‌ها و مصوبات آن لازم‌الاجرا و در حکم قانون است.

- گفتمان مهندسی فرهنگی: در آخرین زنجیره از تحولات شورای عالی انقلاب فرهنگی، رهبر انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۸۳/۱۰/۰۸، یکی از مهم‌ترین تکالیف شورا را مهندسی فرهنگی تعیین کرد، اما این گفتمان و مرحله جدید، هنوز تعریف یکسانی بین اعضای شورا ندارد. بعضی، مهندسی فرهنگی را حداقلی دانسته و بر این نظرند که فرهنگ باید آزادانه راه خود را انتخاب کند و وظیفه مسئولان، تنها مدیریت و برنامه‌ریزی برای توسعه است، اما عده دیگری، از این مقوله، برداشتی حداکثری دارند و بر این نظرند که باید به‌وضوح و آشکار وارد فرایند فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌پذیری جامعه شد. از سال ۱۳۸۳ به‌بعد نیز این شورا مصوبه خاصی را در حوزه این گفتمان تصویب نکرده است و به‌نظر می‌رسد، دچار نوعی سردرگمی مفهومی و تعریفی از واژه مهندسی فرهنگی شده است (کاوند، ۱۳۸۷).

۵-۳. آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران

اگرچه تلاش‌های انجام‌شده برای تصویب اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را باید یکی از اساسی‌ترین و ضروری‌ترین اقداماتی برشمرد که شرایط اولیه و لازم را برای مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی در کشور فراهم می‌کند، اما نباید از نظر دور داشت که این مصوبه، کاستی‌های فراوانی دارد که در عمل، مانعی جدی برای تبدیل شدن آن به سرمشقی برای سیاست‌گذاران و مدیران فرهنگی کشور است. یکی از مهم‌ترین مشکلات این مصوبه، تفکر به‌شدت انتزاعی حاکم بر آن است. سیاست فرهنگی تدوین‌شده، بسیار خلاصه و دربردارنده مجموعه‌ای کلی از عنوان‌هایی است که خود نیازمند شرح و تفسیرند و فاقد استنتاج‌های مبتنی بر آمار مقایسه‌ای و شاخص‌هایی در زمینه مصرف کالاهای فرهنگی و نیز ارزیابی باورها و سطوح کلی جامعه است. اصول مصوب سیاست

فرهنگی همچون مباحث نظری، بر پیش‌فرض‌های بدون کارکرد استوار هستند و در واقع، تاریخ مصرفی برای این اصول کلی پیش‌بینی نشده است. نقش سازمان‌های مردم‌نهاد، گروه‌های اجتماعی نخبگان غیردولتی در آن نادیده گرفته شده، و دیدگاه تدوین‌کنندگان آن نگاه از بالا به پایین و دولتی به تمام عرصه‌های فرهنگ کشور است (کرمانی، ۱۳۸۲: ۴۵-۴۳). ویژگی آشکار سیاست‌گذاری در بسیاری از بخش‌ها در ایران، ترجیح سیاست‌های کوتاه‌مدت بر برنامه‌های بلندمدت است. در برخی از بخش‌ها عمر کوتاه مدیریت از یک‌سو و چشم‌انداز گردش مرجعیت در بخش از سوی دیگر، مدیر را ناگزیر از نگرش کوتاه‌مدت می‌کند؛ بنابراین، از یک‌سو سیاست‌های کمی قابل‌دستیابی در کوتاه‌مدت بر اقدامات کیفی بلندمدت ترجیح داده می‌شوند و از سوی دیگر، رادیکالیسم و تمایل به تغییر سریع بروز می‌کند؛ از همین رو، تفکر تغییرات تدریجی حاکم نیست (وحید، ۱۳۸۴: ۲۶۷).

البته در کشور ما، تعدد مراجع تصمیم‌گیر و نهادهای سیاستگذار فرهنگی و فقدان الگوی جامع و مدون برای سیاستگذاری در بخش فرهنگ، چالش‌های فراوانی را در این حوزه ایجاد کرده است. ریشه اصلی این چالش‌ها را می‌توان در سست بودن چارچوب نظری سیاستگذاری، برنامه‌ریزی، و اجرای سیاست‌های فرهنگی یافت که به تعارض مشهود در سیاست‌های فرهنگی انجامیده و نارسایی و ضعف در اولویت‌بندی ارزش‌ها را در پی داشته است.

ضعف ساختاری در تبدیل سیاست‌های کلان به سیاست‌های خرد و تدوین سیاست‌های عمومی نیز اهمیت این شکاف را دوچندان می‌کند؛ بنابراین، ارتباط منطقی و علمی‌ای میان ساحت‌های سیاستگذاری کلان، دستورالعمل‌های سیاستی، برنامه‌ریزی، و اجرا وجود ندارد (شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱: ۸۰).

در سیاست‌گذاری عمومی بدون ارزیابی نمی‌توان درستی یا نادرستی سیاست‌های اجراشده را مشخص کرد. چه‌بسا پس از شناسایی مشکل در جامعه، به راه‌حل‌های منطقی و راهگشا برسیم و به نهادها و سازمان‌های مربوطه ابلاغ شده و این سیاست‌ها به‌خوبی اجرا شوند، ولی ارزیابی نشوند. سازمان‌ها و

نهادهای متولی و سیاست‌گذار فرهنگی فراوانی وجود دارند که ارزیابی نمی‌شوند، درحالی‌که بخش زیادی از بودجه‌های فرهنگی را در اختیار دارند. سازمان صداوسیما، سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، نهادهایی هستند که نه تنها مستقل از دولت عمل می‌کنند، بلکه اساساً پاسخ‌گوی عملکرد خود (نه در مقابل نمایندگان مجلس و نه در قبال قوه مجریه) نیستند. از کل ۶۰۰۰ میلیارد تومان بودجه فرهنگی سال ۱۳۹۴، کمتر از ۱۳ درصد سهم وزارت ارشاد و بقیه ۸۷ درصد آن در اختیار نهادهای دیگری بود که ضمن استقلال از دولت، پاسخ‌گو نیستند (زیباکلام، ۱۳۹۴).

سیاست‌گذاری عمومی و سیاست‌های فرهنگی در ایران مشکلات خاصی دارد؛ به‌عنوان مثال، کلی‌گویی و فرار از جزئیات در سیاست‌های فرهنگی ایران بسیار شایع است، درحالی‌که سیاست‌گذاری عمومی وارد مسائل عملی می‌شود. به‌عبارت دیگر، به «مطالعه» در اجرای سیاست‌ها بی‌توجهی شده و به‌دلیل فقدان مطالعه اجرا، «کلیات» و کلی‌گویی غالب است و حتی شکل دانشگاهی نیز به‌خود می‌گیرد و در برخی موارد نیز هیچ‌گاه به تنظیم برنامه عملیاتی و اجرایی منجر نمی‌شود. این مشکل در مشاهده و تحلیل درست و دقیق فضای مسئله نیز نمود پیدا می‌کند؛ به‌عنوان مثال، غفلت‌ها و تغییرات مختلف در سیاست‌های فرهنگی مربوط به کنترل جمعیت، ناشی از عدم شناخت درست مسئله و اعمال سلیقه مدیران بوده است. افزون‌براین، ضعف نیازسنجی در سیاست‌گذاری معطوف به مسئله، باعث کاهش اثربخشی سیاست‌های فرهنگی و شکل‌گیری رویکرد انفعالی در بسیاری از سیاست‌های تقابلی با سیاست‌های فرهنگی و تهاجم فرهنگی دشمن شده است.

همچنین، الگوپردازی‌های غیرعالمانه از غرب در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی، سبب ناهماهنگی مجریان و تضعیف سیاست‌های فرهنگی بخش‌های مختلف می‌شود. ضعف جدی دیگر، ترجیح تصمیم‌ها و سیاست‌های فرهنگی کوتاه‌مدت و کمی بر افق‌های بلندمدت و کیفی است که روزمرگی در سطح

مدیران فرهنگی و کم‌توجهی به سازوکارهای ارزیابی و نظارت را در پی داشته است (شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱: ۸۱).

با توجه به آسیب‌ها و کاستی‌های مطرح‌شده که در نظام سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مشهود است، می‌توان مجموعه آسیب‌ها و کاستی‌های این حوزه را به دو بخش آسیب‌های ساختاری و صوری تقسیم کرد. انقلاب اسلامی، به سبب مصلحت‌های زمانی، عوارض خاص ناشی از استقرار یک انقلاب، و نبود سازوکارهای کنترل‌کننده ناشی از نفوذ مراکز قدرت در جامعه، پدیده‌ای به نام «دستگاه‌های موازی» متولد شود که در پی آن موضوع عملیات موازی نیز به تدریج در درون تشکیلات فرهنگی پا به عرصه گذاشت و مشکلات زیادی را در حوزه‌های سیاستگذاری فرهنگی ایجاد کرد که پیامدهای آن همچنان پابرجا بوده و حتی با تنوع و گسترش حوزه‌های مربوط به مسائل فرهنگی، در حال افزایش است. آسیب‌های صوری سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی نیز به فرایند شکلی چرخه سیاستگذاری، اجرا، و نظارت مربوط می‌شود. بی‌توجهی به مطالعه اجرای سیاست‌ها؛ نبود چارچوب نظری خاص و مشخص در سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، و اجرا؛ نبود دستورالعمل صریح سیاستی؛ و نبود بدنه کارشناسی دولتی مجهز به مهارت‌های لازم برای اجرای سیاست‌ها، از مشکلات دیگر عرصه سیاست‌گذاری در ایران هستند.

۴-۵. سیاست‌گذاری فرهنگی در انطباق با مفهوم مرجعیت در جمهوری اسلامی

ایران

مرجعیت‌ها بنیان‌های شناختی اقدام هستند. وجود مرجعیت‌ها در ابعاد کلان و بخشی و هماهنگی آن‌ها، نشان‌دهنده نظام‌های زندگی انسانی کارآمد است و نبود یا تنوع مفاهیم نظری و رویکردهای مدیریتی و عدم تدوین الگوهای بومی کارآمد و اثربخش سیاستگذاری فرهنگی، سبب از دست رفتن فرصت‌های ارزشمند فرهنگی و بروز زمینه‌های فراوان آسیب‌رسان در حوزه فرهنگی نظام جمهوری اسلامی شده است. نظریه‌های فرهنگی غرب، چه در بُعد جهانی و چه در بُعد

تعریف‌ها و الگوهای تحلیلی فرهنگی، در کشوری مانند ایران که دارای فرهنگ و تمدن مذهبی است، نمی‌تواند پاسخ‌گوی سیاست‌گذاری‌های فرهنگی باشد؛ این امر به‌ویژه در مورد نظام اسلامی و فرهنگ انقلاب اسلامی صادق است، زیرا الگویی فراتر از الگوهای موجود در دنیا ارائه داده و اکنون دین را در صحنه اجتماع و حکومت به‌عنوان یک عنصر فکری و فرهنگی مطرح کرده است. تعارض میان مرجعیت‌ها در یک جامعه انسانی، کار را برای سیاست و سیاست‌گذاری دشوار می‌کند (مقدم‌فر، ۱۳۹۷). جامعه، یک سیستم به‌شمار می‌آید و هر کدام از نهادها به‌منزله اجزای آن سیستم، در قالب یک مجموعه به‌هم پیوسته، در ارتباط با هم قرار گرفته‌اند. حال اگر در سیستم اجتماعی، دولت را به‌عنوان یک سازمان بزرگ در نظر بگیریم، درون آن، سازمان‌های فراوان دیگری وجود دارند و در بیشتر مواقع ممکن است سازمان‌های دولتی، نمادی از عدم انسجام یا تقابل بین اجزای این سازمان باشند که خود، گویای فقدان مرجعیت یکپارچه یا مرجعیت مورداجماع است؛ به‌عنوان مثال، اگر میان مرجعیت‌های فرهنگی دو دستگاه مهم فرهنگی کشور، رابطه نظام‌مندی وجود نداشته باشد، آسیب به کل سیستم سرایت می‌کند و باعث ایجاد بی‌نظمی و مشکلات مختلف در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی خواهد شد.

بسیاری از سیاست‌گذاری‌های ما تابع چنین وضعیتی است؛ به‌گونه‌ای که سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران توسط نهادهای مختلف و گاه موازی متولی فرهنگ با مرجعیت‌های متعدد - که ارتباط نظام‌مندی نیز بین مرجعیت‌های بخشی آن وجود ندارد یا بسیار کمتر شاهد چنین ارتباطی هستیم - شکل می‌گیرد؛ تاجایی که گاهی برخی از این سیاست‌گذاری‌ها در نقطه مقابل هم قرار می‌گیرند و سبب ایجاد بی‌نظمی و در نتیجه، عدم تعادل در سیستم اجتماعی می‌شوند. این شرایط، آثار و نتایج ناگواری را در پی داشته است و اکنون شاهد بسیاری از مشکلات در حوزه‌های فرهنگی و متعاقب آن در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی هستیم که نمونه بارزی از پیامدهای مربوط به جامعه‌پذیری افراد در جامعه است (حقیقت، ۱۳۹۱: ۲۴۲).

یکی از پیامدهای سیاستگذاری نهادهای متولی فرهنگ با مرجعیت‌های متعدد بدون ایجاد هماهنگی بین مرجعیت بخش‌ها، بروز تناقض در پرورش اجتماعی اولیه و ثانویه خواهد بود که چنین تناقضی، شکاف بین نسل‌ها و گسست فرهنگی را نیز در پی خواهد داشت. برای ایجاد تعادل بین اجزای مختلف نظام اجتماعی، بایستی ضمن بررسی آسیب‌های سیاست‌گذاری فرهنگی، راه‌حل‌هایی به دستگاه‌های متولی فرهنگ ارائه شود تا پس از انتخاب راه‌حل رضایت‌بخش در چارچوب الگوی خردگرایی محدود، اجرایی شوند (مقتدایی و ازغندی، ۱۳۹۴: ۱۳). می‌توان به تلخی اذعان کرد که سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران، در ساحت عمل، به شکل پازل‌هایی جدا از هم وجود دارد و حلقه‌های بسیار راهبردی‌ای از این فرایند در سطوح مختلف، مفقود است یا اهمیت وجود آن‌ها مغفول مانده است. رابطه میان طرح‌های فرادست و فرودست در اکثریت قریب‌به‌اتفاق موارد به گونه‌ای تصنعی و شعاری برقرار می‌شود و هرگز التزام روشمندی به روابط سلسله‌مراتبی چشم‌انداز، راهبرد و برنامه توسعه، برنامه عملیاتی، و بودجه وجود ندارد. تقریباً در تمام زمینه‌های سیاست‌گذاری عمومی، دست‌کم یکی از این مؤلفه‌ها به کلی وجود خارجی ندارد. گسستگی بین چشم‌انداز، برنامه‌های توسعه، و بودجه‌های سالانه دولت، یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های گسست میان مراحل مختلف سیاست‌گذاری است (کریم‌الدینی، ۱۳۸۸).

نتیجه‌گیری

یکی از معضلات عمده سیاست‌گذاری عمومی در ایران، فقدان هماهنگی میان مرجعیت‌های بخشی و مرجعیت کلان است. دستیابی به یک فرایند سیاست‌گذاری مناسب، مستلزم هماهنگی بخش‌های مختلف در مرجعیت است. نکته مهم این است که گاهی نهادی که باید مسئولیت اصلی هماهنگی سیاستی در راستای دستیابی به یک مرجعیت یکپارچه را در یک حوزه سیاستی مشخص به عهده داشته باشد، وجود خارجی ندارد، یا حضور آن به اندازه‌ای کم‌رنگ و ضعیف است که به راحتی می‌توان آن را نادیده گرفت. چنین وضعیتی به خوبی در مورد شورای عالی انقلاب فرهنگی مصداق می‌یابد. درپیش گرفتن یک سیاست مناسب در عرصه

فرهنگی کشور در حوزه‌های نشر، مطبوعات، کتاب، فیلم، موسیقی، تئاتر، و... نیازمند انجام هماهنگی‌های لازم میان وزارتخانه‌های دولتی و نهادهای عمومی و دینی و انقلابی و دستگاه‌های دیگری است که در شرایط کنونی تنها در چارچوب این شورا امکان آن وجود دارد؛ این درحالی است که با وجود اینکه سال‌ها از تشکیل این شورا می‌گذرد، کیفیت و اثرگذاری جلسه‌ها و تصمیم‌های آن به اندازه‌ای ناچیز بوده است که می‌توان گفت، فاقد توان و جایگاه سیاستگذاری و ریل‌گذاری جریان فرهنگی کشور بوده و در عرصه عمل، شاهد پراکندگی تفسیرها و اقدامات، و در موارد فراوانی، تعارض و تناقض متقابل میان اقدامات نهادها و مجموعه‌های فرهنگی درون نظام هستیم. بدترین نوع تعارض مرجعیت‌ها هنگامی مشاهده می‌شود که این تعارض در درون یک دستگاه رخ دهد. اینکه آیا در چنین ساختار پراکنده‌ای امکان تعامل، همکاری، و ارتباط نظام‌مند سازمان‌ها به وجود می‌آید یا خیر، خود مسئله مهمی است که باید به آن پاسخ داده شود. درحالی‌که تجربه جهانی به سوی تمرکز مدیریت و تصمیم‌گیری پیش رفته است، ما در ایران به سوی پراکندگی تصمیم‌گیری‌ها، تنوع مرجعیت، و فقدان تفسیرها و اقدامات مبتنی بر سیاست‌های یکپارچه پیش می‌رویم که این مهم در حوزه سیاست‌های فرهنگی کشور بسیار مشهود است. خروج از فضای بخشی‌نگری و تعارض میان منافع بخشی و منافع ملی، سازوکار و فرایند سیاست‌گذاری خاصی را می‌طلبد که امکان روابط و گفت‌وگوهای میان‌بخشی-کلان‌بخشی در آن وجود داشته باشد. روشن است که فقدان چنین سازوکاری سبب هنجار شدن رفتار عکس آن در راستای بخشی‌نگری و جدایی بخش‌ها از یکدیگر خواهد شد، اما گاهی روابط میان‌بخشی و کلان‌بخشی در سازوکارهای سیاست‌گذاری وزارتخانه‌ها و نهادها، به کلی تعریف نشده و در موارد بسیار استثنائی نیز نشست مشترک متولیان، معطوف به مسئله‌ها و اختلافات آن‌ها درباره خواسته‌هایی از جنس تصدی‌گری و نه سیاست‌گذاری است و به دلیل نبود سازوکارهای روشن سیاست‌پژوهی و دبیرخانه‌های ضعیف و ناتوان، از عهده تحقق کارکردهای مهم کلان‌بخشی و میان‌بخشی‌ای که در سازوکار سیاست‌گذاری موجود برای آن‌ها تعریف شده یا

قابل تعریف است، بر نمی‌آیند.

شوراها در بسیاری از موارد، به دلیل ضعف بنیادین در دبیرخانه‌های خود، فاقد هویت مستقلی هستند و فعالیت آن‌ها تابعی از اراده‌ی دستگاه‌های عضو است که خود به دلیل مشغله‌های فراوان تصدی‌گری، فاقد انسجام فکری لازم برای پرداختن به مسئولیت‌های حاکمیتی، و رابنگاه‌داری، و فرابخشی هستند که برای آن‌ها در چارچوب این شوراها تعریف شده است.

با این تحلیل، با چند آسیب در حوزه سیاستگذاری فرهنگی روبه‌رو هستیم که برای برون‌رفت از آن، توصیه‌های سیاستی می‌تواند راهگشا باشد. پس از ارزیابی آسیب‌ها با چند مفروض روبه‌رو می‌شویم: نخست اینکه ما با فقر سیاست روبه‌رو بوده و اساساً در حوزه سیاستگذاری مشکل داشته و توان و دانش لازم را برای سیاستگذاری نداریم، یا اینکه با کثرت سیاست روبه‌رو هستیم. البته با نگاهی به پیشینه سیاستگذاری فرهنگی در ایران درمی‌یابیم که نه تنها فقر سیاست نداریم، بلکه با کثرت سیاست روبه‌رو هستیم و همچنین، انبوهی از سیاست‌های اجراننده یا غیرقابل اجرا پیش روی ماست. اما آنچه اثرگذاری سیاست‌های مدون را کاهش می‌دهد، کثرت مرجعیت‌ها است. به بیانی دقیق‌تر، در کنار تکثر سیاست با تکثر مرجعیت نیز روبه‌رو هستیم. آنچه مسلم است، در سیاستگذاری فرهنگی کشور، مرجعیت، یکپارچه نبوده و کثرت مرجعیت سبب کاهش اثرگذاری سیاست‌ها و تعارض میان سیاست‌ها شده است. همان‌گونه که پیشتر اشاره کردیم، اتخاذ سیاست، متأثر از مرجعیت‌ها است و اگر مرجعیت‌ها آرمانی بوده و تنها ایدئولوژیک تصور شوند، سیاست متأثر از مرجع در عالم واقع اجرایی و عملیاتی نخواهد شد و سیاست با شکست روبه‌رو می‌شود. همچنین، اگر مرجعیت‌ها کلی و مبهم باشند، به تبع آن‌ها سیاست‌های موضوعه نیز مبهم و کلی می‌شوند و در نتیجه، تفاسیر فراوانی از یک سیاست مبهم و کلی استخراج شده و همگرایی ظرفیت‌ها و اقدامات، جای خود را به تفکیک ظرفیت‌ها و اقدامات می‌دهد و در نهایت، باز هم اهداف یک سیاست محقق نمی‌شود. عدم تعیین سیاست، سبب ارائه تفسیرهای چندگانه‌ای از آن سیاست شده و تعارض اقدامات برگرفته از یک

سیاست را در پی خواهد داشت. برای خروج از این وضعیت و حل هریک از این آسیب‌ها و برای دستیابی به مرجعیت یکپارچه در حوزه سیاستگذاری فرهنگی کشور، توصیه‌های سیاستی زیر می‌تواند راهگشا باشد:

۱. قانونمند کردن رعایت روشمندان سلسله‌مراتب سیاست‌گذاری از سطح چشم‌انداز تا برنامه عملکرد و بودجه سالانه دولت؛

۲. توانمندسازی کارشناسی و علمی دبیرخانه‌های شوراهای عالی و تعریف سازوکار تأمین پژوهش‌های سیاستی موردنیاز این شوراها (در درون یا بیرون از دبیرخانه)؛

۳. بازسازی و توانمندسازی ساختار برنامه‌ریزی دستگاه‌های حاکمیتی و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی برای انجام این مسئولیت؛

۴. تعریف کمیته‌های میان‌وزارتی جدید در سطوح مختلف و در وضعیت‌های مختلف دائمی و موقت برای رسیدن به مرجعیت یکپارچه؛

۵. مکلف کردن دستگاه‌های دولتی به تعریف و اعلام عمومی مسئله‌های میان‌بخشی خود؛

۶. ارزیابی کارکردهای شوراهای عالی و کمیسیون‌های دولت، و بازتعریف و مهندسی دوباره سازوکار عملکرد آنها در راستای پذیرش مسئولیت‌های میان‌بخشی و میان‌وزارتی مغفول‌واقع‌شده.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۶)، *تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ*، تهران: نشر آگه.
- اشتریان، کیومرث (۱۳۸۵)، *آسیب‌شناسی فرایند سیاست‌گذاری عمومی در ایران*، تهران: سخنرانی در دفتر مطالعات سیاسی وزارت کشور.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۳)، «تجربیهاتی از برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران (۵۷-۲۰)»، *فصلنامه فرهنگ عمومی*، شماره ۴۳.
- اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۱)، تهران: دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- الوانی، سیدمهدی؛ هاشمیان، سیدحسین (۱۳۸۷)، «ارائه مدل بومی سیاست‌گذاری متوازن بخش فرهنگ»، *همایش توسعه و تحول بخش فرهنگ*.
- ایوانز، گریم (۱۳۸۱)، «برنامه‌ریزی فرهنگی: مفهومی هنوز مبهم»، ترجمه پرویز اجلالی، *فصلنامه فرهنگ عمومی*، شماره ۳۳.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم*، تهران: نشر نی.
- حقیقت، صادق (۱۳۹۱)، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، تهران: انتشارات دانشگاه مفید.
- خادم، امیررضا (۱۳۸۵)، «مدیریت راهبردی فرهنگ»، *ماهنامه مهندسی فرهنگی*، شماره ۶ و ۷.
- ذکایی، سعید؛ شفيعی، محمد (۱۳۸۹)، «کالبدشکافی سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، شماره ۲۰.
- زیباکلام، صادق (۱۳۹۴)، *نامه به علی مطهری درباره بودجه فرهنگی*.
- شریفی، سیدعلیرضا؛ فاضلی، عبدالرضا (۱۳۹۱)، «واکاوی سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (آسیب‌ها و راهبردها)»، *مجلس و راهبرد*، سال ۱۹، شماره ۹۶.
- شکيبانیا، مهدی (۱۳۸۵)، «نگرشی بر ابعاد برنامه‌ریزی فرهنگی»، *فصلنامه مهندسی فرهنگی*، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، شماره ۴۹.
- صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۷)، *مبانی برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری فرهنگی*، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- فاضلی، نعمت‌ا... (۱۳۸۶)، *جزوه درسی سیاست‌گذاری فرهنگی*، تهران: دانشگاه علامه

طباطبایی.

فیاض، ابراهیم (۱۳۸۵)، «تأثیر چگونگی تعریف فرهنگ بر برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری فرهنگ»، فصلنامه شورای فرهنگ عمومی، شماره ۳.

طلوعی، عباس؛ داووی، مرتضی (۱۳۸۸)، «شناسایی فعالیت‌های موازی سازمان تبلیغات و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی»، پژوهشنامه، شماره ۳۷.

کاشی، غلامرضا (۱۳۷۹)، «سیاست‌گذاری اقتدارگرایانه و دموکراتیک فرهنگی»، به نقل از کتاب: سیاست‌گذاری و فرهنگ در ایران امروز، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

کاوند، رضا (۱۳۸۷)، «گفتمان سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران»، همایش ملی توسعه و تحول در فرهنگ و هنر.

کرمانی، علیرضا (۱۳۸۳)، «سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران؛ واقعیت‌ها و مشکلات»، تهران: پژوهش‌نامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۳۵.

کریم‌الدینی، امین (۱۳۸۸/۴/۳۱)، «بایسته‌های سیاست‌گذاری و خط‌مشی‌گذاری فرهنگی»، تهران: ایسنا نیوز.

کمالی، یحیی (۱۳۹۳)، «توسعه پایدار به مثابه مرجعیت سیاست‌گذاری و مدیریت توسعه»، بیستمین همایش ملی انجمن متخصصان محیط زیست ایران.

گوردن، کریستوفر؛ ماندی، سایمون (۱۳۸۱)، دیدگاه‌های اروپایی درباره سیاست فرهنگی، ترجمه هادی غبرائی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

مقدم‌فر، عطا... (۱۳۹۷)، آسیب‌ها و انتظارات نهفته فرهنگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مولر، پیر (۱۳۸۳)، سیاست‌گذاری عمومی، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران: دادگستر.

ملک‌محمدی، حمیدرضا؛ کمالی، یحیی (۱۳۹۵)، «بررسی مفاهیم پارادایم، مرجعیت و ائتلاف حامی در سیاست‌گذاری عمومی»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۶، شماره ۱.

مقتدایی، مرتضی؛ ازغندی، علیرضا (۱۳۹۵)، «آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال ۱۲، شماره ۳۴.

میرزمانی، اعظم (۱۳۹۶)، فرهنگ و درس‌آموزی خط‌مشی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

وحید، مجید (۱۳۸۸)، سیاست‌گذاری عمومی، تهران: نشر میزان

_____ (۱۳۸۴)، «نگاهی به مشکل سیاست‌گذاری عمومی در ایران در قالب جامعه‌شناسی سازمان‌ها و با بهره‌گیری از مفهوم مرجعیت»، مجله دانشکده حقوق

و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴.

وحید، وحید؛ اسماعیلی‌فرد، مریم (۱۳۹۳)، «کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی و رویکرد جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا نسبت به آن»، راهبرد

اجتماعی فرهنگی، سال سوم، شماره ۱۱.